# 941107-693‌‌‌

**‌‌‌‌‌‌چهار‌شنبه – جلسۀ 67**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به دو روایت بود که استظهار شده بود حلیت محرمات احرام غیر از طیب و نساء با رمی جمره عقبه حاصل می‌شود. بر خلاف روایات دیگر که عمده‌‌اش صحیحه معاویة بن عمار بود و معتبره اسحاق بن عمار که می‌فرمود که اذا ذبح و حلق حل له کل شیء الا النساء و الطیب.

این دو روایت که در مقابل هست یکی روایت حسین بن عُلوان هست.

[سؤال: ... جواب:] شاید عَلوان باشد.

اذا رمیت جمرة‌العقبة فقد حل لک کل شیء حرم علیک الا النساء.

یکی هم معتبره یونس بن یعقوب است: رجل اکل فالوذج فیه زعفران بعد ما رمی الجمرة و لم‌یحلق قال: لاباس. که ظاهرش این است که با رمی جمره عقبه همه چیز حلال می‌شود الا النساء نه با حلق و تقصیر.

سند این دو روایت: روایت یونس بن یعقوب شکی نیست که سندش معتبر هست. روایت حسین بن علوان هم سندش جای بحث دارد. تعبیری که در مستند الناسک شده نوشته موثقة حسن بن علوان. این حسین بن علوان است نه حسن بن علوان. حسین بن علوان توثیقی که می‌شود برایش اثبات کرد جمله‌ای است که علامه در رجال از ابن عقده نقل می‌کند. می‌گوید: حسن بن علوان کان اوثق من اخیه و احمد عند اصحابنا. و گفته می‌شود که افعل التفضیل ظهورش در این هست که هر دو، مبدأ را دارند. اگر بگویید زید افقه من عمرو یعنی هر دو فقیهند ولی زید افقه هست. الحکم ما حکم به اعدلهما و اصدقهما و افقهما. یعنی هر دو فقهیند اما مرحج این است که کدامیک افقه باشد کدامیک اعدل باشد و هکذا.

اشکالی که مطرح می‌شود این است که افعل التفضیل دلالت بر وجود مبدأ در طرفین نمی‌کند. دو تا کودک خردسال را گاهی سؤال می‌کنی: ایهما اکبر؟ دو تا پیرمرد را سؤال می‌کنید می‌گویید ایهما اصغر یا یکی از این دو پیرمرد به دیگری می‌گوید من از تو کوچک‌ترم؛ انا اصغر منک. این استعمال احساس نمی‌شود که مجازی است. در کلام ابن الغضائری راجع به حسن بن علی بن حمزة بطائنی آمده: کان ضعیفا فی نفسه و ابوه اوثق منه. حسن بن علی بن ابی حمزة ضعیف بود فی نفسه و پدرش علی بن ابی حمزه بطائنی از او اوثق بود. این چطور مبدأ وجود دارد در طرفین؟ در حالی که صریحا می‌گوید کان ضعیفا فی نفسه.

[سؤال: ... جواب:] حالا بحث در این است که اگر همین طوری بگوییم فلانی از فلانی، زید از عمرو بزرگتر است یعنی هر دو بزرگ هستند؟ فلانی از فلانی باسوادتر است. یعنی هر دو باسواد هستند به قول مطلق؟ عالمند؟ اشکال این است که اگر همچون ظهوری گفته می‌شود که ندارد.

و این‌که ما در کلمات نجاشی دیدیم که نجاشی راجع به حسن می‌گوید: کان ثقة؛ این دلیل نمی‌شود قرینه نمی‌شود که بگوییم وقتی حسن بن عَلوان ثقه بود یعنی مبدا در او وجود داشت (وثاقت) بعد گفتند حسن اوثق بود از حسین، کسی بگوید ضمیمه می‌کنیم این دو مطلب را به هم، می‌گوییم نجاشی گفته حسن بن علوان ثقه بود، ابن عقده هم گفته است که حسن بن علوان از برادرش اوثق بود، می‌فهمیم که این اوثق بودن، اوثق بودن نسبی نیست که بگوییم عمر بن سعد خیر من شمر مثلا از باب این‌که خیر الشرین بود؛ اخف شرا بود. وقتی در مورد حسن بن علوان گفتند کان ثقة، معلوم می‌شود از آن قبیل نیست.

ولی مشکل این است که دو نفر این حرف را زده است؛ یک نفر که نگفته. نجاشی گفته که الحسن بن علوان کان ثقة؛ ابن عقده گفته که حسن بن علوان کان اوثق من اخیه الحسین و احمد عند اصحابه؛ کلام دو نفر را بر هم قرینه گرفتن که درست نیست. کلام شخص دیگر که قرینه بر مراد کلام ابن عقده نمی‌شود. ما باید به همان ظهور کلام ابن عقده فی حد نفسه نگاه بکنیم. وقتی ابن عقده می‌گوید حسن بن علوان اوثق بود و احمد بود از برادرش نزد اصحاب ما این فی حد نفسه گفته می‌شود که ظهور ندارد در این‌که هر دو ثقه بودند ولی حسن بن علوان اوثق و احمد بود.

[سؤال: ... جواب:] اما ابن عقده هم می‌دانست حسن بن علوان ثقه است یا فقط می‌دانست از برادرش اوثق است؟

انصاف این است: تعبیر اوثق و احمد عند اصحابنا بدون قرینه ظهور دارد در این‌که این در مقام مدح است. عمر بن سعد خیر من شمر بن ذی الجوشن که در مقام مدح نیست. ولی این عبارت ظهور دارد در فراتر از این مطلب که بگوید من نمی‌دانم حسن بن علوان چطور آدمی بود ولی قدر مسلم این است که از برادرش حسین بهتر بود، این عرفی نیست. کان اوثق من اخیه الحسین و احمد عند اصحابنا، انصاف این است که این تشکیک که این ظهور ندارد در این‌که هر دو ثقه بودند، هر دو محمود بودند عند الاصحاب ولی حسن اوثق و احمد بود، این تشکیک در این ظهور به نظر ما تشکیک عرفی نیست.

[سؤال: ... جواب:] شما در مقام مدح حسن هستی وقتی می‌گویی اوثق من اخیه الحسین اگر بنا بود که شما یک آدم فاسق فاجری را در نظر بگیرید بعد یک آدم محترمی را بگویید ایشان عادل‌تر از آن آقا است می‌گوید ما با شما حساب خورده‌ای داشتیم؟ دیگه کس دیگری پیدا نکردی؟ هذا اعدل من ذلک الفاسق الشارب للخمر. این تعبیر ظهور اطلاقی‌اش در توثیق هر دو است و در مقام محمود بودن هر دو است. ظهورش این است. قیاسش با این‌که ایهما اکبر، ایهما اصغر که عادت شده این تعابیر را جایی به کار می‌برند که فقط صغر نسبی را بخواهند بگویند، کبر نسبی را بخواهند بگویند قیاس مانحن‌فیه به این امثله ظاهرا قیاس مع الفارق باشد. اگر این بیان را پبذیرفتید فهو. اگر آمدید گفتید ما احتمال می‌دهیم همین کان الحسن اوثق من اخیه الحسین و احمد عند اصحابنا این به معنای توثیق نسبی باشد یا به تعبیر آقا می‌گویند توثیق حسن هست ولی ظهور ندارد در توثیق حسین که مفضل‌علیه هست، اگر این اشکال را شما مطرح کنید باید برویم سراغ بقیه توثیقات.

مرحوم آقای خوئی فرمودند به نظر ما حسین بن علوان می‌شود از راه توثیق عام در تفسیر قمی توثیق بشود. که ما این را بارها عرض کردیم تفسیر قمی مشتمل است بر تفسیر دیگر غیر از تفسیر قمی (تفسیر ابی الجارود). و بلکه حتی آنجا که تکرار بشود علی بن ابراهیم عن ابیه مثلا عن الحسین بن علوان باز ما مطمئن نمی‌شویم که این سند در تفسیر قمی بوده؛ چون شخصی که تفسیر قمی را جمع کرده، علی الحسینی تفسیری نوشته علی الحسینی که در آن تفسیر، روایات تفسیر قمی را آورده با این تفسیر قمی اختلاف دارد. مجمع البیان گاهی به عنوان تفسیر قمی حدیث نقل می‌کند با این تفسیر قمی اختلاف دارد. و اول دیباجه‌اش هم بارها عرض کردیم. می‌گوید حدثنا ابوالفضل العباس قال حدثنا علی بن ابراهیم القمی، این قائل حدثنا کیست؟ حالا آن ابوالفضل العباس کیست؟ یکی از نواده‌های امام کاظم علیه السلام است که ما اصلا نمی‌شناسیمش؛ توثیق خاص ندارد. و این جمله‌ای که ما اخبار ثقات را ما نقل می‌کنیم در دیباجه است که معلوم نیست این دبیاجه از علی بن ابراهیم قمی باشد؛ شاید این دیباجه از همان قائل حدثنا باشد که مجهول است. یا از ابوالفضل العباس است که آن هم مجهول است.

وجه دومی که آقای خوئی ذکر کرده فرموده: خود کلام نجاشی: الحسین بن علوان الکلبی مولاهم کوفی عامی و اخوه الحسن یکنی ابامحمد ثقةٌ. آقای خوئی فرموده این ثقةٌ ظاهر این است که بر می‌گردد به مترجم‌ٌ له. محور ترجمه حسین بود نه حسن. وقتی می‌گویند الحسین بن علوان بعد می‌گوید و اخوه الحسن یکنی ابامحمد، این جمله معترضه است اخوه الحسن یکنی ابامحمد. این ثقةٌ ظاهر است که بر می‌گردد به آن محور اصلی کلام که مترجم‌ٌ له است در این عبارت که حسین هست.

به نظر ما این استظهار تمام نیست. حسین بن علوان صاحب کتاب بوده. حسن صاحب کتاب نبوده. و لذا اصلا ترجمه مستقلی نکرده نجاشی حسن بن علوان را. و در ضمن همین ترجمه حسین بن علوان توضیحی راجع به حسن هم داده. اخوه الحسن یکنی ابامحمد ثقة. رویا عن ابی‌عبدالله و لیس للحسن کتاب و الحسن اخص بنا و اولی. چه ظهوری دارد ثقةٌ که بر گردد به حسین؟ اتفاقا بعید نیست که ثقة ظاهرش این است که به حسن بر می‌گردد. چرا؟ برای این‌که اگر بنا بود می‌خواست حسین بن علوان را توثیق کند اولش بگوید الحسین بن علوان مولاهم کوفی عامی ثقة و اخوه الحسن یکنی ابا محمد رویا عن ابی عبدالله؛ نه این‌که ثقة را بعد از اخوه الحسن یکنی ابامحمد بگوید. در کثیری از موارد ما تتبع کردیم و در پاروقی جزوه آوردیم که تعبیر می‌کند ثقه می‌خواهد مترجم له را بگوید قبل از و اخوه فلان و ابوه فلان می‌گوید. مثلا راجع به ابراهیم بن ابی بکر می‌گوید ثقة هو و اخوه اسماعیل بن ابی السمال رویا عن ابی الحسن. یا می‌گوید ابراهیم بن محمد بن الاشعری، قمی ثقة و اخوه الفضل. بارها وقتی می‌خواهد توثیق کند مترجم له را قبلش می‌گوید. مثلا ایوب بن نوح ثقة فی روایاته و ابوه نوح بن دراج کان قاضیا بالکوفة. صفوان ثقة ثقة روی ابوه عن ابی عبدالله علیه السلام.

[سؤال: ... جواب:] و اخوه الحسن بن علوان له کتاب ثقة. ... چه وجهی دارد؟ آن الحسن اخص بنا و اولی، کلام ابن عقده است. ایشان گاهی کلمات ابن عقده را هم می‌آورد. ثقة توثیق خودش است.

لااقل من الاجمال که معلوم نیست به حسین بخورد به حسن بخورد. و لذا اگر آن وجه اول ما را قبول کردید که کلام ابن عقده که می‌گوید کان الحسن اوثق من اخیه الحسین و احمد عند اصحابنا فهو. و الا مشکل می‌شود سند. این راجع به بحث سند.

[سؤال: ... جواب:] ابن عقده گفته کان الحسن اوثق من اخیه الحسین و احمد عند اصحابنا این کلامش ظهور دارد در توثیق هر دو.

اما راجع به مضمون این دو روایت: آقای خوئی فرمودند که اشکال این دو روایت این است که اولا یک مضمونی دارند هیچکس ملتزم نشده حتی صدوقین؛ چون مضمونش این است که طیب جائز می‌شود با رمی جمره عقبه؛ در حالی که صدوقین گفتند طیب برای متمتع جائز نمی‌شود مگر با طواف و سعی. این روایت گفت: اذا رمیت الجمرة العقبة حل له کل شیء حرم علیک الا النساء. معتبره یونس بن یعقوب رجل اکل فالوذج فیه زعفران بعد ما رمی الجمرة العقبة و لم‌یحلق قال لاباس. این روایت می‌شود مهجور، متروک، تسالم بر خلاف آن هست حتی من الصدوقین. این اشکال اول.

به نظر ما این اشکال اول قابل جواب است. در هیچکدام از این دو روایت حج تمتع فرض نشده؛ اطلاق دارد. آنی که فقهاء گفتند طیب حلال نمی‌شود در او مگر بعد از طواف و سعی، آن، حج تمتع است. حج افراد و قران همان چیزی که سبب حلیت کل شیء هست الا النساء سبب حلیت طیب هم هست؛ تسالم بر خلافش نیست.

[سؤال: ... جواب:] در حج افراد مشهور گفتند بعد از حلق یا تقصیر طیب هم حلال می‌شود. یا بعد از حج قران. طیب در حج تمتع است که باقی می‌ماند حرمتش تا طواف و سعی انجام نداده.

این اشکال اول.

اشکال دوم: روایت موثقه حسین بن علوان که قابل تقیید است. می‌گوید اذا رمیت الجمرة العقبة فقد حل لک کل شیء حرم علیک الا النساء قید می‌زنیم الا الطیب. بدتر از لایضر الصائم ما صنع اذا اجتنب اربع خصال است که شما قید زدید؛ الطعام و الشراب و النساء، سومیش [احتمالا] الارتماس فی الماء، شما قید زدید گفتید و القیء و الکذب علی الله و رسوله، مدام اضافه کردید و الحُقنة بمایع.

س: مگر لایضر الصائم ما صنع در مقام حصر نبوده؟ لاتعاد الصلاة الا من خمس که قید می‌زنید آخرش لاتعاد الصلاة الا من خمس نمی‌شود. نسیان تکبیرة الاحرام هم هست. نسیان قیام قبل از رکوع هم هست. نیسان قیام در حال تکبیرة الاحرام هم هست.

آقای خوئی که می‌گویند اقوی العمومات -این را از آقای نائینی گرفتند- اقوی العمومات لایضر الصائم ما صنع او تخصیص خورده است فکیف به بقیه روایات. می‌گوییم اقوی العمومات لایضر الصائم ما صنع بود او تخصیص خورد اذا رمیت جمرة العقبة که مهم نیست. می‌شود حل له کل شیء حرم علیک الا النساء و الطیب.

[سؤال: ... جواب:] این‌که محل نزاع است. روایت دیگر می‌گوید با حلق حلال می‌شود این روایت می‌گوید با رمی جمره عقبه. شما می‌گویید چون در این روایت گفته طیب هم حلال می‌شود با رمی جمره عقبه و مسلم طیب با طواف و سعی حلال می‌شود. پس این روایت قابل التزام نیست. اشکال‌مان این است که روایت حسین بن علوان که قابل تقیید است بگویید الا النساء و الطیب.

وانگهی چه این روایت چه روایت یونس بن یعقوب در خصوص حج تمتع نیست. و در حج افراد و قران هر چیزی که سبب حلیت بقیه محرمات احرام است غیر از نساء سبب حلیت طیب هم هست.

اشکال دومی که مطرح کردند فرمودند معتبره یونس بن یعقوب که فرض نکرده حتما عامد بوده؛ می‌توانیم حملش کنیم بر ناسی یا جاهل. می‌گوید رجل اکل فالوذج فیه زعفرانٌ بعد ما رمی الجمرة‌ و لم‌یحلق قال لاباس. می‌توانیم حمل کنیم بر ناسی و جاهل.

می گوییم: اولا: روایت حسین بن علوان را چکار بکنیم؟

ثانیا: می‌توانیم حمل کنیم بر ناسی و جاهل شد جمع عرفی؟ یک روایت می‌گوید اکرم العالم یک روایت می‌گوید لاتکرم العالم. می‌توانیم اکرم العالم را حمل کنیم بر عالم عادل لاتکرم العالم را حمل کنیم بر عالم فاسق. می‌توانیم. می‌توانیم که نشد جمع عرفی.

[سؤال: ... جواب:] در حج افراد و قران دلیل داریم که طیب حلال می‌شود قبل از طواف و سعی. شما فرمودید مضمون این دو روایت خلاف تسالم اصحاب است من عرض کردم نخیر روایت که در خصوص حج تمتع نیست. روایت نسبت به حج افراد و قران هم هست که در او خلاف تسالم نیست که بگوییم طیب حلال می‌شود قبل از طواف و سعی؛ بلکه مشهور بین اصحاب هست همین حلیت طیب قبل از طواف و سعی.

جواب سوم: آقای خوئی فرموده است که حالا بر فرض این دو روایت هم دلیل بشود که اذا رمیت جمرة العقبة حل لک شیء الا النساء و الطیب تعارض مستقر دارند با روایاتی که گفته که اذا ذبح و حلق حل له کل شیء الا النساء و الطیب. این‌ها جمع عرفی ندارند. تعارض، مستقر است. تعارض که مستقر بود ما رفع ید باید بکنیم از این دو روایت؛ چون خلاف مشهور است و این دو روایت، شاذ است. بعد فرموده که اگر هم قبول نکنید این جواب ما را، تعارضا تساقطا؛ مرجِع، اطلاقاتی است که می‌گوید با محرم شدن تمام محرمات احرام حرام می‌شود. اطلاقش می‌گیرد بعد از رمی جمره عقبه را. دلیل قطعی فقط بعد از حلق و تقصیر داریم که حل له کل شیء الا النساء و الطیب. قبل از او که دلیل قطعی نداریم. تعارض کردند ادله. مرجع می‌شود این اطلاقات که من احرم حرم له کل شیء.

[سؤال: ... جواب:] بعد از حلق و تقصیر ایشان می‌گوید قدر متیقن هست از جواز کل شیء الا الطیب و النساء. یعنی کسی توهم می‌کند که بعد از حلق و تقصیر باز حرمت باقی بماند؟ آن‌که محتمل نیست.

به نظر ما این دو وجه قابل مناقشه است.

اما وجه اول: شهرتی که ایشان مرحج می‌داند شهرت روائیه است و یا تسالم اصحاب بر عمل نکردن به یک حدیث که ایشان می‌گوید دیگر این حدیث از اعتبار می‌افتد. تسالم اصحاب که در کار نیست؛ چون صدوقین فتوی دادند، اذا رمیت الجمرة العقبة حل لک شیء. اما مشهوری که ایشان مطرح می‌کند می‌گوید شهرت روائیه. شهرت فتوائیه را یا شهرت عملیه را که مرحج نمی‌داند ایشان. اصلا ایشان قبول ندارد روایت عمر بن حنظله را سندا و دلالة؛ می‌گوید در باب قضاء است. می‌گوید خبری که مشهور روائی است کار نداریم که مقبوله چی می‌گوید، المجمع علیه بین اصحابک یؤخد به و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور بین اصحابک سندا ضعیف است دلالتش را را ایشان معتقد است که دلالتش را هم اگر بگوییم و نگوییم مختص به باب قضاء است خبر مشهور یعنی خبر واضح یعنی خبر مقطوع الصدور. و ایشان می‌گوید برای تقدیم خبر قطعی الصدور بر خبر ظنی الصدور نیاز نداریم به خبر مقبوله عمر بن حنظله. خبر ظنی الصدور را عمل نمی‌کنیم در مقابل خبر قطعی الصدور؛ چون مخالف سنت قطعیه است این خبر ظنی. خبر قطعی الصدور سنت قطعیه است. خبر ظنی مخالف سنت قطعیه است. می‌گوید ما خالف السنة فهو مردود.

می گوییم جناب آقای خوئی مگر این روایاتی که می‌گفت با ذبح و حلق حلال می‌شود کل شیء، قطعی الصدور بود؟ مگه چند تا خبر بود؟ عده‌ای از این اخبار که جمع عرفی داشت. عدم ردع از ارتکاز سائل که نص نیست. آنی که نص بود صحیحه معاویة بن عمار بود: اذا ذبح و حلق حل له کل شیء. حالا اضافه کنید معتبره اسحاق بن عمار: اذا حلق المحرم راسه ما یحل له قال یحل له کل شیء الا الطیب و النساء. شد دو تا روایت. این شد قطعی الصدور؟ قطعی الصدور نمی‌شود. و مقبوله عمر بن حنظله هم که شما می‌گویید اگر تمام باشد سندا و دلالة معلوم می‌شود خبر مشهور یعنی خبر واضح خبر قطعی الصدور. پس جواب اول‌تان درست نشد.

اما جواب دوم، این جواب اخیر، این دو جواب بعد از فرض استقرار تعارض بین این دو طائف که جواب اول این بود که این طائفه ثانیه که روایت حسین بن علوان و روایت یونس بن یعقوب است گفتید مخالف مشهور است. جواب آخر هم این بود که تعارضا تساقطا مرجع اطلاقات محرمات احرام است. آقا! محرمات احرام اطلاق زمانی دارد؟ یعنی اگر آن روایتی را می‌گویید که می‌گوید المحرم لایفعل کذا، بحث در این است که بعد از رمی جمره عقبه شبهه این است که این دیگه محرم نباشد عرفا. کما این‌که بعد از حلق و تقصیر محرم نیست عرفا. اما آن روایاتی که می‌گوید اذا احرمت فلاتفعل کذا فلاتمس الطیب این‌که اطلاق زمانی ندارد. اذا احرمت مطلقا و لو تا آخر عمر؟ این‌که نیست. اذا احرمت مادامی که سبب تحلل نیاید. قید لبی دارد. قرینه لبیه متصله دارد. اذا احرمت مادامی که سبب تحلل از احرام نیاید. خب شما دیگه به اطلاق نمی‌توانید تمسک کنید؛ چون شاید رمی جمرة عقبه سبب تحلل از احرام باشد.

[سؤال: ... جواب:] صدوقین. ... پس شما شاید تمسک به شهرت فتوائیه و عملیه می‌کنید. آقای خوئی قبول ندارد تمسک به شهرت فتوائیه و عملیه را.

شبیه این مطلب می‌ماند که آقای خوئی در بحث مطهرات می‌گوید روایاتی که می‌گوید ان اصاب ثوبک خمر فلاتصلّ فیه مثلا اطلاق دارد. فلاتصل فیه. یا مثلا آبی که وقع فیه دم فاهرقه اطلاق دارد. هر مطهری را نفی می‌کند الا آن مطهر قطعی.

اشکال کردند به ایشان اشکال هم وارد است. در بحوث فی شرح عروه الوثقی که قید لبی متصل دارد. متنجس بالذات که نیست متنجس بالعرض است. متنجس بالعرض در ارتکاز متشرعه و عقلاء قابل تطهیر است. در ماء مضاف با وجود ماء مضاف قابل تطهیر نیست. شیر نجس را نمی‌شود تطهیر دوغ نجس را نمی‌شود تطهیر کرد. ولی ارتکاز قطعی عقلائی و متشرعی هست که آب نجس را می‌شود تطهیر کرد لباس متنجس را می‌شود تطهیر کرد طعام متنجس را اگر جامد باشد می‌شود تطهیر کرد. قید لبی متصل دارد. معنایش این است که ان اصاب ثوبک خمر فلاتصل فیه الی ان تطهره. خب شک می‌کنیم آیا با یک بار شستن پاک می‌شود یا باید دو بار بشوریم. نمی‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم. مگر بگویید استصحاب می‌کنیم. استصحاب بقاء حرمت محرمات احرام را می‌کنیم تا ذبح و حلق نکرده. این‌که استصحاب در شبهات حکمیه است؛ آقای خوئی قبول ندارد این استصحاب را؛ ما هم قبول نداریم.

[سؤال: ... جواب:] مثالی که شما می‌زنید اطلاق ندارد. وقتی که زید آمد بایست. اطلاقش می‌گوید زید رفته سر جایش هم نشسته بایست. مگر مخصص بیاید؛ مخصص قطعی بیاید. آن‌هم الکلام الکلام. ببینید! واقعا به نظر شما این دلیلی که می‌گوید اگر بر لباست بول اصابت کرد این لباس، نجس است فلاتصل فیه،... شما شک می‌کنید که فلان چیز مطهر است می‌توانید به اطلاق این خطاب تمسک کنید؟ حرف همین است. این اطلاق در مقام نفی مطهریت مطهرات نیست. بگذارید یک مثال دیگه‌ای بزنم واضح‌تر از این. ظاهر کلام آقای خوئی در بعضی از عباراتش که به ذهنم هست این است: می‌گوید اگر ما شک کردیم که مثلا فلان سبب ناقل شرعا ممضاة است یا ممضاة نیست. چطوری ما اثبات کنیم که من هنوز مالک این مال هستم با وجود این سبب مشکوک الناقلیة؟ بگویید استصحاب می‌کنیم بقاء ملکیت من را، آقای خوئی می‌گوید این استصحاب در شبهات حکمیه است من قبول ندارم. چکار کنیم؟ چاره‌ای ندارد. و ظاهرش هم همین است که می‌گوید به اطلاق آن سببی که سبب ملکیت من بود مثلا ارث، شراء، می‌گوییم هنوز من مالک این مال هستم، بینکم و بین وجدانکم آن آیه‌ای که می‌گوید اگر پدری مرد فرزندش مال او را به ارث می‌برد در مقام بیان این است که اگر بعدا این فرزند بیع معلق انجام داد و شک داریم بیع معلق، نافذ است یا نافذ نیست، اطلاق دلیل ارث می‌گوید بگو هنوز مالک هستی توی وارث؟ نفی سببیت سبب‌های مشکوک می‌کند تا آخر عمر؟ قطعا همچون چیزی نیست. مانحن‌فیه هم به نظر می‌رسید همین‌طور باشد. پس این فرمایشات آقای خوئی تمام نیست.

[سؤال: ... جواب:] از نظر آقای خوئی مخصص می‌شود. ... ما هم می‌گوییم غیر عرفی است. ما هم می‌گوییم این بیان غیر عرفی است. این دلیلی هم که در باب احرام می‌گوید ان احرمت فلاتمس مثلا طیب را با آن دلیلی که می‌گوید که هر گاه حلق و تقصیر کردی از احرام خارج می‌شوی و همه چیز بر تو حلال می‌شود این عرفا مخصص او نیست؛ برای این‌که بنا نبود که وقتی من محرم می‌شوم تا آخر عمر، بر من حرام بشود محرمات احرام تا بعد مخصص به او وارد بکنند.

[سؤال: ... جواب:] شک کردیم در بقاء احرام؛ چون موضوع از این روایت استفاده کردیم محرم است. شک کردیم در بقاء احرام استصحاب می‌کنید بقاء احرام را؟ حرفی نیست. استصحاب می‌کنید بقاء حرمت را حرفی نیست به شرط قبول استصحاب در شبهات حکمیه. و الا تمسک به این اطلاقات مشکل است.

اما ما چی می‌گوییم؟ ما می‌گوییم لو کان لبان. اگر بنا بود رمی جمره عقبه منشأ حلیت و خروج از احرام می‌شد فقط صدوقین نمی‌گفتند. یک مسئله‌ مبتلی‌به عموم مسلمین است. نه شیعه نه غیر شیعه بعد از رمی جمره عقبه هیچکس قائل نیست که ما از احرام خارج می‌شویم و محرمات احرام بر ما حلال می‌شود. اگر حکم الله این بود که رمی جمره عقبه سبب حلیت محرمات احرام است در این مسئله به این مهمی و محل ابتلاء عموم مردم، مخفی می‌ماند؟ قطعا مخفی نمی‌ماند. لو کان لبان و اشتهر.

علاوه بر این‌که ما مقبوله عمر بن حنظله را قبول داریم سندا و دلالة. و معتقدیم و یترک الشاذ ا لذی لیس بمشهور بین اصحابک شهرت عملیه است. مشهور عند الاصحاب یعنی اصحاب او را قبول کردند؛ تلقی به قبول کردند. نه این‌که اصحاب گفتند خبر قطعی الصدور است اما قابل التزام نیست حمل بر تقیه باید بشود، این می‌شود فان المجمع لاریب فیه و یترک الشاذ النادر الذی لیس بمشهور عند اصحابک؟ این نیست. خبری که مشهور عملی است بین فقهاء. و این اخبار اذا ذبح و حلق از این قبیل است.

یک نکته مختصر عرض کنم. بر فرض هم تعارض کنند به نظر ما نصین تعارض می‌کنند. اذا ذبح یحل له کل شیء با اذا رمی یحل له کل شیء نص هستند تعارض می‌کنند. بعد از تعارض نصین باید رجوع کنیم به آن ظهور تقریر ارتکاز سائل که ظهور داشت مثل معتبره اسحاق بن عمار. ظهور داشت نص نبود. ظهور داشت در این‌که با حلق و تقصیر حلال می‌شود کل شیء. بعد ز تعارض نصین ما رجوع می‌کنیم به آن ظاهر. و وجهی ندارد آن ظاهر طرف معارضه باشد. کما بیناه مرارا.

ان شاء الله بقیه مطالب روز شنبه.